۵. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۰۸/۱۰)

سال تحصیلی (۱۴۰۱-۱۴۰۲) - سه‌شنبه، ۱۰ آبان ۱۴۰۱

- پیش‌گفتار (خلاصه)
- مقدمه
- توثیق معلی بن محمد
- صاحب وسائل، اولین ارائه دهنده راه‌کار جمع بین روایت حرف واحد و سبعة احرف
- انکار تواتر قرائات الی الرسول ص با توجه به مفاد روایت فضیل و زراره
- وثوق به صدور روایت زراره: «انما الاختلاف یجیء من قبل الرواة»
- روایت فضیل و زراره پشتوانه ای برای در قرائات بعد از قرن یازدهم
- قوت احتمال اطلاع شیخ طوسی و شیخ مفید از شرائط دو قرن اول و معنای حدیث حرف واحد
- روایت فضیل و زرارة ناظر به قرائت به مرادف و عدم تنافی آن دو با تعدد قرائات
- لحاظ مذمت اختلاف رواة در روایت فضیل در کنار مدح تعدد قرائات توسط مفسرین شیعه
- معنای « الاختلاف یجیء من قبل الرواة»
- «ان القرآن کان مکتوبا فی الجریر» شاهدی بر عدم تنافی روایت زرارة با قرائات متواترة
- محو اختلاف رواة در کلام طبری
- ممدوح بودن اختلاف قرائات و اعتبار آنها نزد بزرگان امامیه
- تصریح به اینکه قرائات سبع حرف واحد است توسط قرطبی و طبری
- حرف واحد و سبعة احرف در تفسیر مجمع و تبیان

پیشگفتار (خلاصه)

مقدمه

> ۱۲- الحسين بن محمد عن علي بن محمد عن الوشاء عن جميل بن درّاج عن محمد بن مسلم عن زرارة عن أبي جعفر ع قال: إن القرآن واحد نزل من عند واحد و لكن الاختلاف يجيء من قبل الرواة.
>
> ۱۳- علي بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن عمر بن أذينة عن الفضيل بن يسار قال: قلت لأبي عبد الله ع إن الناس يقولون إن القرآن نزل على سبعة أحرف فقال كذبوا أعداء الله و لكنه نزل على حرف واحد من عند الواحد**[1]**

رسیدیم به ششمین امری که با نقل اجماع و ظاهر کلمات علماء حالت مقابل داشت. اصل مطلب، هم تذکرش خوب است و هم برای کسانی که نبودند خوب است. ایشان در صفحه چهارم فرمودند:

«فالظاهر من كلام أكثر علمائنا و إجماعاتهم أنها متواترة إليه صلى الله عليه و آله و سلم[2]»؛ همه این قرائات را خود حضرت فرمودند و از ملک وحی است. در ادامه ایشان شروع میکنند به بیان مقابل های آن. آن هایی که مقابل ظاهر اکثر علماء و اجماعاتشان هستند. شیخ الطائفه و جناب طبرسی رضوان الله تعالی علیهما را فرمودند. در ایام تابستان به تفصیل بحث کردیم. این نسبتی است که از زمان صاحب حدائق آمده و قبل از ایشان احدی نگفته. آن جایی که جایش بوده هم نگفته اند. آن جایی که جایش بوده به ایشان نسبت بدهند، اما کسی نسبت نداده است. اولی کتاب صاحب حدائق بودند که به ایشان نسبت داده‌اند. شاید چندین جلسه راجع به آن صحبت شد.

در ادامه از کلمات زرکشی و فخر رازی هم صحبت شد. سومین نفر هم زمخشری بود. ششمین مورد که مهمترین بخش بحث در قبال تواتر قرائات است، مسأله صحیحه فضیل و خبر زراره است. هفته قبل عرض کردم که ایشان تعبیری به خبر میکنند و مرحوم مجلسی هم در مرآة تعبیری به «ضعیف» کردند. من نشد تازگی نگاه کنم اما در ذهنم هست که نرم‌افزار دارای النور این حدیث زراره را به عنوان صحیح ثبت کرده است.

---

[1]الكافي (ط - الإسلامية) ج۲ ص ۶۳۰

[2]مفاتح الكرامة في شرح قواعد العلامة(ط - دار الاحياء التراث) ج۲ ص ۳۹۲

توثیق معلی بن محمد

علی ای حال معلی بن محمد که دومین فرد در سند بود، تضعیف شده بود. اما با آن چیزهایی که من عرض کردم و محتملاتی که بود و مویداتی که از جاهای مختلف بر آن آمد، مشکلی ندارد. شاید ایشان بود که بالای ششصد حدیث در کافی شریف از او نقل شده بود. در سائر کتابها هم که جای خود است. این چیز کمی نیست. این قدر از او اکثار روایت بشود، ولی در عبارت رجالی بیاید «مضطرب الحدیث و المذهب»؟! عرض کردم از کتاب القرائات سیاری هم موید بر آن بود؛ از غیر خود معلی. معلی بن محمد اگر متفرد به این حدیث شریف در کافی است اما سیاری در القرائاتش از غیر او نقل میکند. بهصورت متعدد از برقی و غیر از او نقل میکند. از سه نفر نقل کرده بود که من عبارات را هفته قبل خواندم. اما اینکه خود سیاری با معلی رابطه شاگرد و استادی داشتهاند ای نه، از چیزهایی بود که میخواستم دنبالش بروم اما فراموش کردم. ان شالله در نظر باشد تا بیشتر دنباله آن را بگیریم. علی ای حال بعید است که در چنین روایتی بگوییم سیاری و معلی تبانی کردهاند تا دروغ بگویند. خیلی دور است. اینها موید یکدیگر هستند.

علاوه که علماء بزرگ شیعه مثل شیخ الطائفه و مرحوم طبرسی میگویند: «المعروف من مذهب الامامیه و المشهور فی روایاتهم ان القرآن حرف واحد»، خب مفاد حدیث او هم که مخالف روایت مشهور نیست. چطور معلی و سیاری تبانی کنند و یک حدیثی بگویند که بزرگان شیعه میگویند معروف در روایات امامیه این است؟! البته مرحوم شیخ آن قسمت از لفظی که در حدیث معلی هست [را نیاورده است] که به این روشنی و به این صراحت است که بسیاری از علماء -یعنی حدیث زراره- در اعراض از قرائات به آن اتکاء میکنند، تعبیر «انما الاختلاف یجیء من قبل الرواة» است که در روایت فضیل نیست. روایت فضیل فرق میکند. حضرت فرمودند «کذبوا اعداء الله انما هو حرف واحد» و قابل توجیه است.

صاحب وسائل، اولین ارائه دهنده راه‌کار جمع بین روایت حرف واحد و سبعة احرف

لذا عرض کردم مرحوم صاحب وسائل که اولین کسی است که ما برخورد کردیم که هر دو روایت را مطرح کرده‌اند و فرموده اند هم روایت سبعة احرف و هم روایت حرف واحد را شیعه گفته‌اند و در صدد شدند که این دو حدیث را با هم جمع کنند. ایشان اولین فردی هستند که من دیدم در کتاب تواتر القرآن خواستند توضیح بدهند و وجه جمع را بگویند. اما ایشان در آن جا این حدیث زراره را مطرح نکرده‌اند. چرا مطرح نکرده‌اند؟ چون مفاد و لفظ حدیث زراره با آن جمعی که ایشان می‌خواستند بکنند سازگاری نداشت. لفظ حدیث زراره از نظر دلالت خیلی تندتر و صریح تر و تیزتر است. لذا باید بیشتر راجع به آن بحث کنیم.

انکار تواتر قرائات الی الرسول ص با توجه به مفاد روایت فضیل و زراره

این برای دو حدیث صحیح فضیل و خبر زراره. دنباله آن فرمودند: «**قال المحدث الکاشانی فی الوافی**»؛ در صافی هم دارند.«**بعد نقل الخبرین المقصود منهما واحد و هو أن القراءة الصحیحة واحدة**»؛ قبلاً هم عرض کردم؛ ظاهراً مجلسی اول استاد فیض می‌شوند. ایشان هم در روضه حمل می‌کنند که این روایات دلالت دارد که تعدد قرائات الی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله ثابت نیست. قبل از ایشان من در جایی برخورد نکرده‌ام.

صاحب مدارک مقداری متقدم هستند. شاید صاحب مدارک بیست یا سی باشند. ولی مجلسی اول بعد از پنجاه است. علی ای حال از طبقه شاگردان صاحب مدارک حساب می‌شوند. صاحب مدارک وقتی گفتند بعضی از این سبعه متواتر نباشد، فرمودند «و هو مشکل جدا». یعنی آن اجماع امامیه به قدری در ذهن صاحب مدارک قوی و پر رنگ است که فرمودند: «مشکل جدا». این چطور حرفی است که شما می‌زنید؟! آن هایی که در تتبع خیلی وسعت داشتند، حرف‌هایی زده‌اند. مثلاً صاحب روضات الجنات مرحوم خوانساری از کتابشان معلوم است که فردی بوده‌اند که اهل تتبع هستند. در تاریخ و رجال و تراجم و... . وقتی ذیل حمزه زیات می‌خواهند حرف بزنند، خیلی جالب است، وقتی به قرائات سبع می‌رسند صد در صد قطعی مسلم حرف می‌زنند. یعنی آسید محمد باقر گویا اعتنائی به این حرف‌های بعد از قرن یازدهم اصلاً نداشته‌اند. این قدر بی اعتناء هستند و برایشان واضح بوده است. اما به محضی که به قرائات عشر می‌رسند شروع می‌کنند به وسواس و خدشه؛ عشر باید ثابت شود؛ نمی‌شود ما همینطور قرائات را بیاوریم؛ عشری که شهید گفته بودند لثبوت تواترها؛ عشری که ابن جزری از سبکی استفتاء کرده بود و او گفته بود تواتر قرائات عشر ضروری دین است. در جوابی که به ابن جزری داد گفت که ضروری دین است. آن چه که او می‌گوید ضروری دین است، شهید می‌فرمایند «لثبوت تواترها»، آسید محمد باقر در روضات قبول نمی‌کنند. اما وقتی به هفت می‌رسند، این عبارت را دارند:

> و أقول مرادهم بالقرّاء السّبعة فی كلّ موضع يذكرونه هو أئمّة القراءات السّبع المشهورة الّذی ينتهی إلی مذاهبهم المتفرّدة فی تنظيم كلام اللّه و تنقيط المصاحف، و تجويد القراءة من جهة الإعراب و مبانی البناء و ملاحظة المدود و الإدغامات و الوقف و الوصل و أمثال ذلك من امر القرائة المعتبرة المتّفق علی إجزائها و كفايتها بل نزول روح الأمين بجملتها و تواترها بوجوهها السّبعة عن رسول اللّه صلّی اللّه عليه و آله و سلّم عند قاطبة أهل الاسلام كما صرّح بذلك جماعة من الفقهاء الأعلام، معتضدا بغير واحد من النبوی الوارد فی هذا المعنی.
>
> **[1]**

این عبارت اینجا به این معنا است که من اصالً به حرف علماء خودمان بعد از قرن یازدهم توجه نکرده‌ام. و حال اینکه ایشان فرد متتبعی است. بعد می‌گوید: «فان ثبت الإجماع أو التّواتر الدّیٰ ادّعاه الشّهید الأوّل». بعد سراغ عشر می‌روند و تا آخر آن را قبول نمی‌کنند. محکم می‌گوید مخدوش است. قاعده اشتغال می‌گوید که چون تواتر عشر مخدوش است، نمی‌توان با آنها نماز خواند و برئ الذمه شد. اما وقتی به سبع می‌رسند به این محکمی می‌گویند؛ یعنی می‌گویند «اجازئها، متفق علیها». گویا اصالً به آنها اعتناء نمی‌کنند. منظور من این است که بعد از قرن یازدهم هم کسانی را داریم که به این صورت محکم صحبت کرده‌اند. و حال آنکه اهل فضل و تتبع بودند. کسی نبودند که بگوییم صاحب روضات همینطور چیزی گفته‌اند و خبر نداشته‌اند. وقتی در قرائات عشر خدشه می‌کنند می‌بینید که از نظر فقاهتی هم به‌خوبی به میدان آمده‌اند و چه دقتی دارند.

بنابراین سند حدیث خوب است. موید به روایت سیاری هم می‌تواند باشد و مشهور بین آنها هم بوده. اختلاف الرواة را هم بعداً عرض می‌کنم که چطور معنا می‌شود.

---

[1]روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات ج ۳ ص۲۵۴

وثوق به صدور روایت زراره: «انما الاختلاف یجیء من قبل الرواة»

یکی از آقایان هفته قبل فرمودند نجاشی سیاری را هم تضعیف کرده است و فقط از غضائری نقل نمی‌کند. تعبیر نجاشی که «مجفو الروایه[1]» بود، برای خود عبارت نجاشی است. من نگاه کردم و دیدم بله، ایشان چهار وصف آورده است. دو وصف می‌گوید و بین آنها می‌گوید که غضائری این را فرموده و بعد خودشان دو وصف می‌آورند. «مجفو الروایه»؛ یعنی مطرود. جفا در اینجا به‌معنای ظلم نیست. جفا یعنی شانه خالی کردن و ترک کردن و از او فاصله گرفتن. «تَتَجافی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ[2]»؛ یعنی فاصله می‌گیرد. مجفو الروایه؛ یعنی روایت او مطرود است و از آن فاصله گرفته شده. این برای سیاری است. تنها یک نکته را عرض می‌کنم؛ خیلی مسلم نیست که وقتی نجاشی می‌گوید که اینها برای غضائری است، بعدیش برای خودش باشد و قبلی برای او باشد. چرا؟ چون مانعی ندارد که ابتدا در یک سلکی بگوید و در ادامه هم برای غضائری را بیاورد. مرحوم شیخ همین چهار وصف نجاشی را در الفهرست آورده‌اند بدون اینکه اسمی از غضائری ای نجاشی ببرند. این چهارتا را در کنار هم آورده‌اند. خب اگر برای غضائری باشد دور نیست که ایشان از عبارت ایشان هر چهارتا را در کنار هم بیاورند. نکته ی جالبتر این است که در رجال ابن داوود اول وصف او به کاتب آل طاهر را می‌آورد و بعد فهرست و نجاشی را در رمزشان می‌آورند و بعد این چهار وصف را می‌آورند و می‌نویسند غضائری. یعنی در تلقی خود ابن داوود اینطور که من دیدم، با علامتی که گذاشته‌اند مجفو الروایه، برای نجاشی نمی‌شود. حال تأمل بیشتری بکنید. علی ای حال آن حرفهایی که در مورد سیاری عرض کردم، هست.

علی ای حال می‌توان گفت که روایت زراره مورد وثوق هست. ولو به اصطلاح کلاسیک ضعیف است. ضعیف هم ضعیفهایی است که در سند می‌تواند یک دیگر را جبران کنند، به واسطه اینکه احتمال تبانی ضعیف است. روایات ضعاف می‌توانند در محتوا یکدیگر را کمک کنند ولو از حیث سند فی حد نفسه همه ضعیف هستند. اما در محتوا محفوف به قرائن باشند. یعنی احتفاف به قرینه به نحوی باشد که وثوق به صدور بیاورد. مثلاً پنج روایت ضعیف است و از حیث سند هیچکدام حد نصاب حجیت را ندارند. اما کسی که مجموع پنج تا را نگاه می‌کند اطمینان به صدور پیدا می‌کند. وثوق به صدور از تشابک و تعاضد چند حدیث ضعیف با هم که فی حد نفسه هیچکدام حجیت ندارند، می تواند حاصل شود. وثوق به صدور به همین معنا است. یعنی احتفاف یک روایتی که سندش ضعیف است به امور بیرون از خودش، یا قرائن داخلی که از نظر منطقی می‌تواند بحث را به اطمینان به صدور ببرد.

شاگرد: تضعیف سیاری مبتنی به غلو است. از بعضی از عبارات هم پیدا می‌شد.

استاد: الا ما کان من غلو و تخلیط.

شاگرد: فقط از این تعبیری نبود. چند تعبیری بود.

استاد: آن چه که من مکرر عرض کردم این بود که سند محوری راه درستی نیست. البته سند را کنار گذاشتن غلط تر است. ما نباید سند را نگاه نکنیم. حتماً باید سند ملاحظه شود اما به‌عنوان ارزش نفسی خود او دقیق‌ترین شماره ارزش را به او نسبت بدهیم، بین صفر و یک. ولی این‌که ما محور را سند قرار بدهیم، نه. این یکی از مؤلفه‌هایی است که در خروجی ارزش دخالت می‌کند. در آخر کار باید برسیم و ببینیم آیا می‌توان به این روایت اعتبار داد یا نه.

---

[1] رجال‌النجاشي ص۸۰

[2] السجده ۱۶

روایت فضیل و زراره پشتوانه ای برای در قرائات بعد از قرن یازدهم

حال به بحث خودمان بیاییم که اصل دلالت این دو حدیث است. همانطور که عرض کردم این دو روایت مهمترین روایات این باب است. تقریبا ًمیتوان صد در صد گفت که اعتماد قبلی بسیاری از بزرگان علماء امامیه که بعد از قرن یازدهم بهشدت با حدیث سبعة احرف و قرائات درگیر شدند، پشتوانه ذهنی آنها همین دو حدیث است. در کافی شریف آمده است. برای ذهن آنها خیلی محکم بوده که مکتب اهل البیت علیهمالسلام این است. حرف واحد و خلاص! پس دیگر دو قرائت دیگر را بههیچوجه ملک وحی ننازدهه است. یکی از آنها را ملک وحی آورده است و بقیه آنها «من قبل الرواة» است. چون این روایت به این صورت بوده بحث سنگین شده. خب کسانی مثل صاحب مفتاح الکرمه به این زودی قبول نکردهاند.

آن هفته هم گفتم کسی که در کتاب اصولی روایت حرف واحد را رد کردند، آسید محمد مجاهد بودند. صفحه ۳۲۵ در مفتایح الاصول بود. بعد از اینکه روایات و اقوال را میآورند، فرمودهاند قول مشهور تواتر الی رسول الله و ملک وحی است، یمکن استظهار القول الاول. بعد فرمودهاند:

> نعم يمكن استظهار القول الأول للإجماعات المحكية المعتضدة بالشهرة العظيمة بين الخاصة و العامة و المؤيدة بالمروي عن الخصال المتقدم إليه الإشارة و غيره مما ذكر حجة عليهال يعارضها خبر الفضيل و زرارة لقصور دلالتها جدا فإن المناقشة في حديث نزل القرآن على سبعة أحرف جار فيهما كما ال يخفى[1]

ایشان هم در اصل خود حدیث مناقشه دارند. من در کتابهای متأخر به نحو فرمایش ایشان ندیده ام.

---

[1]مفاتیح الاصول ۳۲۵

قوت احتمال اطلاع شیخ طوسی و شیخ مفید از شرائط دو قرن اول و معنای حدیث حرف واحد

حدود شاید هفت سال است، هشت سال است که ما با این بحث قرائات مشغول هستیم. اوائل من این را مکرر عرض می‌کردم که برداشت ما در مباحثه این بود که بزرگانی مثل شیخ الطائفه و مثل مرحوم طبرسی که از رواۀت حرف واحد اسم بردهاند –که مشهور امامیه این را در قبال سبعۀ احرف آوردهاند- بواز ما این بود که ذهنیتی که در قرن اول و دوم حاکم بود، در زمان شیخ الطائفه محو شده بود. و لذا در ذهن شریف این بزرگوارها دو روایت متعارض می‌نمود؛ حرف واحد و سبعۀ احرف. ولی معروف حرف واحد است. این حرف ما طی چند سال بود. شاهدش را هم می‌آوردم. اینها خیلی تکرار شده بود. شیخ طوسی که خیلی بیشتر اما ابو الفضل رازی[1] با صد سال فاصله از کار ابن مجاهد می‌گوید ببین ابن مجاهد چه کار کرده که الآن اگر کسی بخواهد غیر از قرائات سبع، قرائتی را بخواند او را تکفیر می‌کنند. یعنی فضا این قدر سنگین شده بود. من اینها را به‌عنوان شاهد می‌آوردم.

اما خب امسال بعد از عید غدیر قرائن متصله خیلی جالبی در کلام خود شیخ الطائفه و جناب امین الاسلام طبرسی پیدا شد که ما را به شک انداخت. الآن که خدمت شما هستم کاملاً مشکوک است که بگوییم آن فضای قرن اول و دوم در اذهان شریف بزرگانی مثل شیخ الطائفه،شیخ مفید، سید رضی، سید مرتضی محو شده بود. ممکن است که همانطور که ابوالفضل رازی می‌گوید عوام تکفیر بکنند اما در ذهن خواص متخصص علوم قرآنی محو نشده بود. موجود بود. الآن غالب در ذهن من فعلاً این است. فقط این می‌ماند که کلام طور دیگری معنا می‌شود. وقتی برای ما واضح شود که آن معنا در ذهن شیخ الطائفه و سائر بزرگان بود...؛ شواهدی هم آوردم؛ حتی از تفسیر قرطبی[2] و قبل و بعد او، از طبری؛ از اینها معلوم می‌شود که آن وجه در ذهن آنها بوده است. فقط چیزی که سخت است جواب آن را بدهیم حرف ابن حزم است. هنوز اشکالش باقی است.

ابن حزم[3] گفت مالک مطلبی گفته که اگر به لازمه آن توجه داشت، کافر بود. ولی چون غافل بود او را می‌بخشیم. گفته که قرآن را می‌توان تلاوت به معنا کنیم و از جیب خودمان مرادفی را برای لفظ قرآن بیاوریم. ابن حزم هم با سند بسیار صحیح این را به رخ مالکیه کشید و گفت ببینید این امام شما است. چیزی می‌گوید که حالا او را می‌بخشیم. چون توجه نداشته است. و الا اگر توجه داشت کافر بود. شما در کتاب خدا دست می‌بردید و بعد می‌گویید چه شد؟! هر کسی که قرآن می‌خواند می‌تواند هر لفظی را تبدیل به معنا بکند، تلاوت به معنا بکند و نقل به معنا بکند. مالک اگر توجه داشت کافر بود. هنوز نمی‌توانیم این نقل را کاری کنیم. یعنی این نقل

قشنگ دلالت دارد که در ذهن ابن حزم ذهنیتی که مالک و ... داشتند نبوده. اگر برای او واضح بود که با این شواهد، در آن زمان رایج بود، نمی گفت که مالک کافر بوده. من قبلاً ده-دوازده نقل را برای رایج بودن آن عرض کردم.

---

[1]النشر في القراءات العشر (1/ 43)؛ وقال الإمام شيخ الإسلام أبو الفضل عبد الرحمن بن أحمد الرازي بعد أن ذكر الشبهة التي من أجلها وقع بعض العوام الأغبياء في أن أحرف هؤلاء الأئمة السبعة هي المشار إليها بقوله: - صلى الله عليه وسلم -: أنزل القرآن على سبعة أحرف، وأن الناس إنما ثمنوا القراءات وعشروها وزادوا على عدد السبعة الذين اقتصر عليهم ابن مجاهد لأجل هذه الشبهة

[2]تفسير القرطبي (١٩/ ٤١) و تفسير الطبري = جامع البيان ت شاكر (١/ ٣٠)

[3]الإحكام في أصول الأحكام لابن حزم (٤/ ١٧١)؛ قال أبو محمد فكيف يقولون مثل هذا أيجيزون القراءة هكذا فلعمري لقد هلكوا وأهلكوا وأطلقوا كل بائقة في القرآن أو يمنعون من هذا فيخالفون صاحبهم في أعظم الأشياء وهذا إسناد عنه في غاية الصحة وهو مما أخطأ فيه مالك مما لم يتدبره لكن قاصد إلى الخير ولو أن أمرا ثبت على هذا وجاز بعد التنبيه له على ما فيه وقيام حجة الله تعالى عليه في ورود القرآن بخلاف هذا لكان كافرا ونعوذ بالله من الضلال قال أبو محمد فبطل ما قالوه في الإجماع بأوضح بيان والحمد لله رب العالمين

روایت فضیل و زرارة ناظر به قرائت به مرادف و عدم تنافی آن دو با تعدد قرائات

در مورد این دو روایت من ابتدا یک خلاصه‌ای می‌گویم. بعد هم بعضی از تفصیلات آن را اشاره می‌کنم. برای این‌که از این مباحثه امروز در ذهنتان بماند این‌طوری عرض می‌کنم: خدا ان شالله طول عمر به شما بدهد و همیشه اهل تحقیق و فضل باشید. از این جلسه امروز مباحثه چیزی را می‌گویم که ذهنتان شرطی شود تا هر وقت که بحث می‌کنید و این روایت فضیل و زراره در کافی شریف مطرح شد، این دو مطلب از مباحثه را فوری در کنارش حاضر کنید. اگر این دو را در کنارش حاضر کنید، خیلی عالی است. چون بعداً آدم مطالب یادش می‌رود. چیزهای مختصر، قطعی و روشن و مورد اتفاق همه است. یعنی نتوان در آنها خدشه کرد. این خیلی خوب است. کوتاه باشد و برا باشد و مورد اختلاف نباشد.

هر وقت این دو روایت؛ روایت فضیل «إن الناس يقولون إن القرآن نزل على سبعة أحرف فقال كذبوا أعداء الله و لكنه نزل على حرف واحد من عند الواحد[1]» و روایت زراره «إن القرآن واحد نزل من عند واحد و لكن الاختلاف يجيء من قبل الرواة[2]»، هر وقت این دو روایت در جایی مطرح می‌شود، در کنارش این دو نکته‌ای که عرض می‌کنم در ذهنتان باشد. تا می‌خواهید آن جوی که بوده -و واقعاً بعد از قرن یازدهم محو شده بود،ولی در زمان شیخ معلوم بود- را به یاد داشته باشید، به یاد «ابوحنیفه و نمازِ فارسی» بیافتید. سفیان بن عیینه[3] هم هست اما آن چیزی که من عرض می‌کنم قطعیتش مهم است. یعنی می‌گویند از سفیان بن عیینه یک سؤالی کرده‌اند و او هم جواب داده است؛ یک عبارتی در یک کتاب است. این خیلی فرق می‌کند با فتوای امام اعظم اهل‌سنت؛ فتوا ماندگار است و به تواتر می‌رسد. میخ آن در تاریخ تا الآن کوبیده شده است. الآن که کتب فقهی را باز می‌کنید می‌بینید که حرف می‌زنند. این خیلی اهمیت دارد.

کنار روایت «کذبوا اعداء الله انما هو حرف واحد» یادتان باشد که ابو حنیفه می‌گفت چون سبعة احرف است، ولو عربی بلد هستید اما می‌توانید اختیارا در نماز قرائت را فارسی بخوانید. چرا؟ چون «ان القرآن نزل علی سبعة احرف». فتوایی که الآن موجود است و واضح آشکار است، کنار این حدیث می‌آید. هر وقت گفتند «کذبوا انما هو حرف واحد»، یادتان بیاید که ابو حنیفه می‌گوید که نماز فارسی بخوان. چرا؟ «لقول رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله ان القرآن نزل علی سبعة احرف». خب معلوم است که «کذبوا اعداء الله» چیست. شما حدیث سبعة احرف را اینطور فهمیدید؟! اگر می‌خواهید بگویید که فارسی بخوانیم، می‌گوییم «انما هو حرف واحد». همانی است که خدای متعال نازل کرده. شما حق ندارید نقل به معنا کنید و ترجمه آن را بیاورید.

به گمانم در کتاب مرحوم آقای صدر بود که وقتی می‌خواستند رابطه بین وضع را توضیح بدهند، می‌فرمودند «الوضع هو القرن الاکید بین اللفظ و المعنی». شاید در کتاب ایشان بود –حلقه

والی ای جای دیگر بود- که مثال به مارالیای زده بودند. از همان چیزهایی است که طبق فرمایش ایشان در ذهن من مانده است. فرمودند کسی به شهری رفته و آن جا مارالیای گرفته، الآن می‌گویند برای شما چه دلالت و رابطه‌ای برای هم دارد؟ هیچی. رابطه‌ای ندارد. نه آن شهر دلالتی بر مارالیای دارد و نه مارالیای بر آن شهر دلالت دارد. اما چون این شخص به آن شهر رفته و مارالیای گرفته، تا به او مارالیای را بگویند به یاد آن شهر می‌افتد. تا اسم شهر را به او بگویند به یاد مارالیای می‌افتد. می‌گویند ذهن او شرطی شده است. یعنی در ذهن او قرن کیدی بین دو چیز برقرار شده است.

الآن مقصود من هم همین است که از این مباحثه ما بین این دو روایت فضیل و زراره و ذهن شما یک جور قرن کید و یک جور شرطیتی را حاصل کنیم. کذبوا که بر سبعة احرف است. بله، ابوحنیفه فتوا داده که نماز را فارسی بخوانید، به‌خاطر همین بوده. انما الاختلاف یجیء من قبل الرواة؛ از این باید چه چیزی در ذهنمان باشد تا این روایت یادمان می‌آید این در ذهنمان پر رنگ باشد؟

---

[1]الكافي (ط - الإسلامية) ج٢ ص ٦٣٠

[2]همان

[3]التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد (8/ 293)حدثنا أبو الطاهر قال سألت سفيان بن عيينة عن اختلاف قراءة المدنيين والعراقيين هل تدخل في السبعة الأحرف فقال لا وإنما السبعة الأحرف كقولهم هلم أقبل تعالى أي ذلك قلت أجزاك

لحاظ مذمت اختلاف روات در روایت فضیل در کنار مدح تعدد قرائات توسط مفسرین شیعه

عرض من این است: این روایت را به هر کسی نشان دهید؛ حضرت فرمودند «ان القرآن واحد نزل من عند الواحد ولکن الاختلاف یجیء من قبل الرواة»؛ حضرت این اختلاف را مدح میکنند ای مذمت میکنند؟ به هر کسی خواستید نشان دهید. حضرت چه کار میکنند؟ او را مذمت میکنند. روشن است که در روایت زراره مذمت این اختلاف شده است. خب حالا چه؟ کنارش از چهار-پنج نفر از بزرگان مفسرین امامیه که در جلالت قدرشان شکی نیست، این را قرار دهید که تعدد قرائات را به‌عنوان اختلاف ممدوح و مرغوب فیه ذکر کرده‌اند. پس معلوم میشود اختلافی که حضرت آن را مذمت میکنند، آنها آن را سر و پا مدح کنند. همین اندازه کافی است. آنها چه کسانی هستند؟ شیخ الطائفه؛ قبلاً عرض کردم که این از قلم مرحوم نوری بود. ایشان در فصل الخطاب مرحوم طبرسی را در کرده بودند. ما رفتیم که ببینیم، موارد دیگرش هم پیدا شد. چهار ای پنج مورد بود. تبیان، مجمع البیان، روض الجنان ابوالفتوح رازی و منهج الصادقین ملا فتح الله که از آنها متأخر است. یک نفر دیگر هم بود.

شاگرد: فقه القرآن قطب راوندی؟

استاد: نه، در فقه القرآن این بود که همه اینها درست است. نه، میخواهم ذیل خصوص همین آیه باشد. در فقه القرآن ذیل آیه «لَوَجَدُوا فيهِ اخْتِلافاً كَثيرا[1]» نبود. آن شاهد خوبی است ولی منظور من این است که ذیل «لوجدوا فیه اختلافا کثیرا» تصریح کرده باشند که اختلاف قرائات در تلاوت «حسنٌ جمیلٌ متلائم فی الحسن، کله صواب و کله حق». البته در فدکیه گذاشته‌ام.بنابراین نزد همه، امام در «انما الاختلاف یجیء من قبل الرواة» در مقام مذمت است. در تبیان، مجمع، ابوالفتوح و ... است. شاید برای تفسیر راوندی بود. البته غیر از قطب است، این فضل الله راوندی است.

شاگرد: به این صورت شرطی نمیشود. یکی از قرائن بزرگ را بگویید تا در ذهنمان بماند.

استاد: قرینه بزرگ آن عبارت تبیان است. عبارت صفحه این است: «التبیان-الشیخ الطوسی-وجوه القراءات-کله‌احق-کله‌صواب». ایشان ذیل آیه «ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا» میفرمایند اختلاف سه جور است: اختلاف تناقض، اختلاف تفاوت، اختلاف التلاوة. میفرمایند اختلاف تناقض در قرآن مذموم است و در قرآن نیست. اختلاف تفاوت هم مذموم است و در قرآن نیست.

> وأما اختلاف التلاوة، فهو ما تلاءم في الحسن، فكله صواب، وكله حق. وهو اختلاف وجوه القراءات واختلاف مقادير الآيات والسور واختلاف الاحكام في الناسخ والمنسوخ[2]

«وأما اختلاف التلاوة، فهو ما تلاءم في الحسن»؛ یعنی در حسن کاملاً متلائم هستند.«فكله صواب، وكله حق. وهو اختلاف وجوه القراءات واختلاف مقادير الآيات ...».

اگر در همان صفحه نگاه کنید از سرائر هم نقل کرده‌ام. ابن ادریس فرموده‌اند که این آخرین تصنیف شیخ الطائفه است. در آخر عمر مبارکشان این را نوشته اند.

---

[1] النساء ۸۲

[2] التبيان في تفسير القرآن - الشيخ الطوسي (۳/ ۲۶۹)

معنای « الاختلاف یجیء من قبل الرواة»

شاگرد: اختلاف در روایت را چه معنایی می‌کنید؟

استاد: اما اینکه اختلاف در روایت چیست که مذموم است؛ آن جا شواهد متعددی هست. در صفحه آن هم آوردهام، بعداً نگاه کنید. در زمانیکه امام باقر علیه‌السلام این را فرمودند و طبق این روایت زراره از حضرت نقل می‌کند، اختلافاتی در خواندن قرآن در بستر جامعه بود که بسیاری گسترده بود. حضرت ناظر به آنها می‌گویند «الاختلاف». اختلافی مذموم بود. اختلافی که برای بستر قرائت مسلمین نبود ولی از بستر عوام می‌آمد. این ناشی از چه چیزی بود؟ ناشی از علل مختلفی بود. یکی اینکه در تلاوت به معنا سهل گیری می‌کردند؛ مثل «هلم و تعال». انس...؛ اصلاً این چنین در

المحتسب[1] تعجب می‌کند. می‌گوید واقعاً حال انس به این صورت بود؟! به این راحتی در کلام خدا دست می‌برد؟! ابتدا می‌خواهد کاری کند ولی بعد می‌بینند نمی‌شود. در فدکیه آوردهام. این یک اختلاف، که وجود داشت و می‌گفتند. مورد دیگرش که شاهدش را از کتاب القرائات سیاری آوردهام، اتفاقا همین روایت «انما الاختلاف من قبل الرواة» که در کافی شریف معلی بن محمد از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند، در مقدمه سیاری غیر از اینکه همین را از امام باقر علیه‌السلام نقل کرده، در روایت دیگر همین واژه «انما الاختلاف یجیء من قبل الرواة» را از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند. مرحوم صدوق هم در عقائد الامامیه این حدیث را به امام صادق نسبت می‌دهند. یعنی عقائد الامامیه صدوق غیر از کافی است، در کافی «انما الاختلاف» به امام باقر نسبت داده شده و در عقائد الامامیه صدوق به امام صادق ع. شاهدش هم در القرائت سیاری هست.

---

[1]المحتسب في تبيين وجوه شواذ القراءات والإيضاح عنها (١/ ٢٩۶)

«ان القرآن كان مكتوبا في الجريد» شاهدی بر عدم تنافی روایت زرارة با قرائات متواترة

شاگرد: این دو روایت چه فرقی دارند؟

استاد: نه، من می‌خواهم حدیث را بگویم. آنچه که فرقش هست این است: در روایتی که از امام صادق علیه‌السلام هست، این اضافه را دارد: می‌گوید:

> ١٠- الحسين بن سيف، عن أخيه، عن أبيه، عن أبي بكر بن الربيع الأسدي، عن الحسن الصيقل قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: على كم حرف نزل القرآن؟ فقال: على حرف واحد، قلت: من أين جاء هذا الاختلاف؟ قال:" من قبل الرواة، إن القرآن كان مكتوبا في الجريد والأدم وكان الناس يأتون فيأخذون منه
>
> **[1]**

اینها باالوجاده[2] بود. قرآن نوشته بود و همه می‌آمدند و از روی آن می‌خواندند، سر و بر که نداشت، نقطه هم نداشت، هر کسی یک جوری می‌خواند و بین مردم پخش می‌شد. ملاحظه کردید که رواج چه شد؟ روایتی بودند که بدون اینکه استاد دیده باشند، بدون اینکه بگوید شیخ من بر من اینگونه اقراء کرد و یک عمر بنشینند و حرف استاد از استاد از استاد تا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را بشنود، طبق فرمایش حضرت، از روی قرآنی که نوشته شده بود، می‌گرفتند و بعد همان را می‌خواندند. بعد هم یکی جایی پخش می‌شد و عده‌ای که قرآن بلد بودند می‌گفتند اینکه قرآن نیست. این اختلاف بود که مذموم بود. چرا؟ قرآنی می‌خواندند که اصل نداشت. قرآنی می‌خواندند که لازمه آن اختلاف در تفاوت و اختلاف در تناقض بود؛ همان اختلاف مذموم. و حال آنکه آن اختلافی که شیخ الطائفه و دیگران فرمودند که ممدوح است اینها نبود.

---

[1]القراءات-أحمد بن محمد السياري ص٧

[2]مقرر: صحفی هم در این امر بی تأثیر نبود.

محو اختلاف رواة در کلام طبری

خب حالا این اختلاف‌ها چه شد؟ طبری جواب آن را می‌دهد. طبری در سال ۳۱۰ وفات کرده. در مقدمه تفسیرش می‌گوید «نزل القرآن علی سبعة احرف» همین‌ها بود. همه آن‌ها را می‌خواندند؛ مثل انس و ... . راوی‌اش را هم می‌آورد. بعد می‌گوید مصحفی که الآن ما داریم چند حرف است؟ می‌گوید یک حرف است. عبارتش را می‌خوانم. می‌گوید یک حرف است. می‌گوییم خب شش حرف کجا است؟ می‌گوید من چه می‌دانم، محو شده. صریحاً می‌گوید در دست ما نیست که ما از آن شش حرف به شما عرضه کنیم. آن چه که در دست ما است همین حرف زید و مصحف عثمان است و قرائاتی که دارد. آن شش حرف نیست، محو شده است. یعنی «انما الاختلاف»ی که حضرت در مقام ذم می‌فرمایند، در زمان صدور حدیث اختلافاتی بوده که مورد مذمت بوده ولی خود طبری می‌گوید که هر شش حرف، همه محو شده است.

ممدوح بودن اختلاف قرائات و اعتبار آنها نزد بزرگان امامیه

شاگرد:...

استاد: اختلاف ممدوح در تبیان است. خودشان فرموده بودند. شاید قریب به ثلث تبیان، توضیح قرائات است. مرحوم شیخ مفصل نقل میکنند. بعد هر کجا میرسند و میگویند این قرائات مساوی است و اعتبار خودش را به دست آورده، اولش میگویند الجائز بین القراء؛ آن چه که جواز شرعی دارد تا قرائت بکنید؛ مرحوم شیخ اگر دو یا سه قرائت هم بشود، میگویند همه آنها درست است. آن جایی هم که اعتبار سندیت و اشتهار را کسب نکند میگویند نه. من قبلاً عبارت ایشان را خواندهام. مثلاً میگویند در اینجا شش قرائت داریم. فرمودند غیر از سه تا از آنها، جایز نیست قرائات دیگر خوانده شود.

شاگرد: مالک نمیدهند؟

استاد: مالک را اشتهار میدانند. اشتهار همینی است که ما میگوییم؛ اگر بین قراء سند دارد و مطمئن هستند که به ملک وحی میرسد؛ نه اینکه هر کسی از جیب خودش، از اشتباه خواندن، از اجتهاد خودش در آورده باشد. المجاز بین القراء؛ مجاز بین القراء چیست؟ لایجوز ان یقراء الا بالاثر. ان القرائة سنة متبعة. حتی خود شیخ در تبیان میگویند. میگویند اگر اینطور نبود که قرائت سنت متبعه باشد، میتوانستید به این صورت هم بخوانید.

شاگرد: دوباره اشکال اصلی جواب داده نمیشود. ما میخواهیم بدانیم که قرائت یکی بوده یا چندتا، شیخ با این فرمایششان روایت را برای ما معنا میکنند که اختلاف ممدوح و مذموم داریم. ولی این اختلافها با حرف واحد چگونه جمع میشوند؟

استاد: اینکه آنها میگفتند حرف واحد محو شده و تنها تعارض میدیدند، الآن عرض میکنم که اینطور نیست. شواهدی که هست، این است؛ احتمال دیگری هم مطرح کنم.

تصریح به اینکه قرائات سبع حرف واحد است توسط قرطبی و طبری

فرمودند ممکن است که این حرف واحد ناظر به اصول القرائات باشد. یعنی تنها مد و امالە و امثال آنها. حالا به آن میرسیم. ببینید در مواردی خود اهلسنت با آب و تاب، بیان کردهاند که همه این قراء سبعه حرف واحد هستند. یکی از آنها تفسیر قرطبی[1] است. در مقدمه تصریح میکند و میگوید جمیع این قرائت قراء سبعه «راجعة الی حرف واحد». سبعة احرف کدام است؟ میگوید: «قال کثیر من علمائناقال كثير من علمائنا كالداودي وابن أبي صفرة»، همینجا هم در روایت سفیان بن عیینه یکی نیست که از سفیان بپرسد. خود ابن عبد البر و همچنین ابن ابی داوود -کتابش فعلاً در دست ما نیست- از سه نفر میگویند. یعنی دو تا از آنها را خود ابوالطاهر میگویی که سائل از سفیان است؛ میگویی «**وكذلك قال لي ابن وهب**»؛ یعنی ابن وهب به حرف سفیان جواب داده و شدند دو نفر. ابن وهب شاگرد مالک بود. یعنی دقیقاً بحث را سر مرادفات میبرد و بعد میگویی طبری هم، چنین گفته است.

اگر میخواهید ببینید که طبری چه گفته، صفحه آن را یادداشت کنید. تفسیر قرطبی را هم یادداشت کنید، جلد اول، صفحه ۴۶.

> قال كثير من علمائنا كالداودي وابن أبي صفرة وغيرهما: هذه القراءات السبع التي تنسب لهؤلاء القراء السبعة، ليست هي الأحرف السبعة التي اتسعت الصحابة في القراءة بها، وإنما هي راجعة إلى حرف واحد من تلك السبعة[2]

«**قال كثير من علمائنا كالداودي وابن أبي صفرة وغيرهما: هذه القراءات السبع التي تنسب لهؤلاء القراء السبعة، ليست هي الأحرف السبعة التي اتسعت الصحابة في القراءة بها**»؛ اصلاً آنها نیست. بلکه این هفت تا،«**وإنما هي راجعة إلى حرف واحد من تلك السبعة**»؛ خود ابن عبد البر هم قبل از اینکه این عبارت را ببینید، میگویی مصحف عثمان و حرف زید -نمیگویی اصول- کلها راجع الی حرف واحد؛ همه اینها حرف واحد است. مترادفات نیست. این برای قرطبی بود. اما عبارت طبری را ببینید.

> وأما ما كان من اختلاف القراءة في رفع حرف وجره ونصبه، وتسكين حرف وتحريكه، ونقل حرف إلى آخر مع اتفاق الصورة، فمن معنى قول النبي صلى الله عليه وسلم: "أمرت أن أقرأ القرآن على سبعة أحرف" - بمعزل. لأنه معلوم

> أنه لا حرف من حروف القرآن - مما اختلفت القراءة في قراءته بهذا المعنى- يوجب المراء به كفر المماري به في قول أحد من علماء الأمة. وقد أوجب عليه الصلاة والسلام بالمراء فيه الكفر، من الوجه الذي تنازع فيه المتنازعون إليه، وتظاهرت عنه بذلك الرواية على ما قد قدمنا ذكرها في أول هذا الباب**[3]**

«وأما ما كان من اختلاف القراءة في رفع حرف و...ونقل حرف إلى آخر مع اتفاق الصورة»؛ یعنی رسم یکی است ولی «ملک»، «مالک» خوانده میشود؛**«فمن معنى قول النبي صلى الله عليه وسلم: "أمرت أن أقرأ القرآن على سبعة أحرف" – بمعزل»**؛ میگوید این قرائتی که من برایش کتاب نوشته ام و تفسیر من پر از آن است، از آن سبعة احرف «بمعزل» است؛ شش تا از سبعة احرف نیست. یعنی تمامی این اختلافات حرف واحد است. این تصریح طبری به اختلافات است. دیگر او اصول را نمیگوید؛ در اصول میگوید نقطه ها فرق دارد و اعراب ها فرق دارد. جالب است که ابن عبد البر که همان جا حرف سفیان بن عیینه را میآورد و ابن اشته که میگوید منظور او حرف واحد است، همان جا میگوید که طبری هم این را میگوید. یعنی در آن جا میگوید طبری گفته کل قرائات حرف واحد است و مراء در آنها کفر نیست. البته استدلالات آنها مخدوش است و بماند برای بعد.

---

[1]تفسير القرطبي (١/ ٤٦)

[2]همان

[3]تفسير الطبري = جامع البيان ت شاكر (١/ ٦٥)

حرف واحد و سبعة احرف در تفسیر مجمع و تبیان

قرطبی سالها بعد از مرحوم شیخ الطائفه است. قرطبی بعد از صاحب مجمع البیان است، در مجمع البیان ایشان می‌گوید کل قرائات حسن است؛ «و أما اختلاف التلاوة فهو ما يتلاوم في الجنس كاختلاف وجوه القرآن و اختلاف مقادير الآيات و السور و اختلاف الأحكام في الناسخ و المنسوخ

فذلك موجود في القرآن و كله حق و كله صواب[1]».

شاگرد: بعد می‌گوید این سبعة احرف هم در بین همین قرائات است.

استاد: شیخ الطائفه خودشان آن را ترجیح می‌دهند. قرینه متصلهای که خیلی جالب بود این بود: اول که حرف واحد را گفتند، در ادامه گفتند که سبعة احرف هم داریم؛ آن چه که اهل البیت اجازه داده‌اند از قرائات بخوانیم، هفت وجهی است که ابن قتیبه گفته و بهترین محمل، اصح الوجوه یا املح الوجوه -اختلاف نسخه بود- است. این است که تجویز قرائت بخاطر این است که قرآن بر هفت نوع قرائت نازل شده است.

شاگرد: همه آنها هم حرف واحد است؟

استاد: احسنت. تمام آنها حرف واحد است چون همه را خدا آورده، نه اینکه مردم و ابو حنیفه از جیب خودشان در بیاورند. از یک طرف هم وجوه سبعه هست، چون ملک وحی بر هفت نوع اختلاف قرآن را نازل کرده است. این قرینه متصلهی بسیار مهمی ذیل کلام شیخ الطائفه بود. با اینکه ما چند سال مباحثه کرده بودیم اما به این توجهی ندا‌شتیم، به این خاطر بود که این هفت تا در عبارت طوالنیای بود که رهزن شده بود. همین را می‌خواندیم و می‌گفتیم دیگر در بیان حرف ابن قتیبه رفتند. چون شیخ هر هفت مورد را آوردند و طوالنی شده بود. مثال زدند. بخاطر اینکه طوالنی بود دیگر دنباله عبارت را نگاه نکردیم. شب عید غدیر بود که من می‌خواستم مباحثه کنم، این را دیدم. غدیریه عالیای بود. عبارت را خواندم و دیدم این قرینه بسیار واضحی است. بعد از اینکه شیخ نقل قول آن هفت مورد را می‌کنند، خودشان توضیح می‌دهند. لذا جمع خیلی خوبی بین ذیل کلام ایشان و صدر کلامشان می‌شود. لذا اینکه صاحب حدائق فرمودند: صریح فی در اصحابنا که ادعای اجماع کرده‌اند، ابدا شیخ الطائفه در اجماع نکرده‌اند و سائر علماء قبل از صاحب حدائق از مقدس اردبیلی و ...، شیخ را بعنوان مخالف ذکر نکرده‌اند.

شاگرد: رفتار حماد راویه شبیه همان روایتی است که از سیاری نقل فرمودید.

استاد: بله، اینکه می‌آمدند و از آن می‌گرفتند.

شاگرد: تسمیه راویه هم به همین خاطر است؟

استاد: نه، ممکن است که آن به این خاطر باشد که او خیلی راوی شعر بود، اینکه می‌گویند راویه بوده، به این دلیل بود که «کان کثیر الحفظ لاشعار العرب و تراجمهم». این را در وصف حال او گرفته‌اند. راویه بخاطر روایت حدیث نبود.

شاگرد: رفتاری که از روی کتاب می خواندم.

استاد: بله، این نکته خیلی مهمی است. من حتی یادداشت هم کردهام. زمانیکه امام علیهالسلام میفرمودند «انما الاختلاف یجیء من قبل الرواة»، اصلاً مقری ها منظور نبودند. چون اینها که رواة نبودند. اینها نمایندهٔ بدنهٔ مسلمین بودند. اسم آنها راوی نبود. مقری و قاری که راوی نبودند. او متواتر بین مسلمین را با اسناد به شیخش به حضرت میرساند. لذا رواياى كه حضرت توضيح دادند، کسی بود که به حالت روایت میگفت؛ روایت وجادهای.

شاگرد: حمادات چه سالی بوده تا بدانیم این فضاتا چه زمانی باقی بوده؟

استاد: شاید ۱۶۰ باشد[2]. من در فدکیه شرح حال او را آوردهام. اسم او هم در فهرست علوم قرآنی آمده و هم در این صفحات گذاشتم و هم شرح حالش آمده است.

شاگرد: این رفتار تا آن زمان باقی بوده که از روی کتاب بالوجاده بخوانند؟

استاد: معاصر او بوده. شهادت امام صادق سال ۱۴۸ است. آن هم به گمانم ۱۶۰ باشد.

شاگرد: استصحابی که امارهٔ باشد با امارات دیگر تعارض میکند؟

استاد: کسانی که آن را امارهٔ میگیرند میتوانند آن را معارض بگیرند. اما با این بیان که می رسیم و عرض میکنم که می توانیم چند نوع استصحاب داشته باشیم، عرض میکنم که نه در استصحاب حتی بنا بر امارات با امارات دیگر متعارض نشود. یعنی باز یک بیان به نحو حکومت و ورود در آن بیاید.

والحمد لله رب العالمین

---

[1]تفسير مجمع البيان - الطبرسي (٣/ ١٢٤، بترقيم الشاملة آليا)

[2]الأعلام للزركلي (٢/ ٢٧١)؛ حَمّاد الرّاوِيَة؛ ٩٥ - ١٥٥ هـ